

هزار و یک سخن
در
امثال و نصایح و حکم



هزار و یک سخن

در

امثال و نصایح و حکم

تألیف

امیر قلی امین

ابن مرحوم ابراهیم خان طاب ثراه

سال ۱۳۳۹

افادۀ مرام

بنام خداوند بخشنده مهربان

بزرگترین نعم و بهترین حواس که خداوند تعالی به
نوع بشر کرامت فرموده و او را به سبب آن بمزید
اختصاص امتیاز داده همانا دو قوه عاقله و ناطقه است که
«بالعقل والنطق یمتاز الانسان من الحيوان»

این دو تشریف شریف و این دو خلعت والا است
که در میان تمام مخلوقات بسیط خاک فقط و فقط قامت
قابلیت بشری را مزین و او را بسعادت کریمه «ولقد کرّمنا
بنی آدم» ممتاز و سرفراز ساخته

پس نام آدمیت بر کسی میتوان اطلاق کرد که این
دو بخش ایزدی را در هر حال و هر مقام بموقع خود اعمال
و از برکات آنها بتواند خود و بنی نوع خویش را بهره‌ور
و بسر حد کمال برساند.

به نطق است و عقل آدمیزاده فاش

چو طوطی سخنگوی نادان مباش

علامات

(م) علامت مؤلف

(ع) علامت (عرب) و کلمات مقابل آن کلماتی

است که مؤلف از امثال عرب ترجمه و

اقتباس کرده ولی سایر کلمات هر کدام

لفظاً یا معنأً با کلمات عربیه مطابقت نماید

مربوط بعالم مؤلف نیست چه آنها غالباً از

امثال سائره فارسی و از متون کتب ادبی

و غیره ضبط و جمع آوری گردیده است.

- ۱ آبرا از سر بند باید گرفت
- ۲ آبرا گل کرد تا خود ماهی بگیرد
- ۳ آبی که آبرو ببرد بر گلو مریز
- ۴ آبی که در گودال میماند می‌گندد
- ۵ آتش چوبرا فروخت بسوزد تر و خشك
- ۶ آخر شاه منشی گاه کشی
- ۷ آدمی به سیرت است نه بصورت ، انسانیت به کمال
است نه بجمال
- ۸ آدمی را آدمیت لازم است.
- ۹ آدمی را بتی از علت نادانی نیست.
- ۱۰ آدمی را نسب به هنر باید نه پدر
- ۱۱ آرزو بجوانان عیب نیست
- ۱۲ آرزو سر مایه مفلس است
- ۱۳ آری باتفاق جهان می‌توان گرفت
- ۱۴ آز بگذار و پادشاهی کن.
- ۱۵ آزمند پیوسته نیازمند بود.

۴۸ از سوکند اعراض کن اگر هم راست باشد

- ۱۸۳ پای در زنجیر پیش دوستان به که با بیگانگان
در بوستان.
- ۱۸۴ پای دیوار کردن و ساکت نشستن کار خرد
مندان نیست.
- ۱۸۵ پر خوری آفت هوش است.
- ۱۸۶ پرده مردم مدر تا پرده‌ات ماند بجای .
- ۱۸۷ پر گوئی دشمن کار است.
- ۱۸۸ پرهیز کن از صحبت پیمان شکنان.
- ۱۸۹ پشه چو پر شد بزند پیل را.
- ۱۹۰ پشیمانی چه سود چو در اول خطا کردی.
- ۱۹۱ پشیمانی سودی ندارد.
- ۱۹۲ پنج انگشت برابر نیست.
- ۱۹۳ پنجه با شیر و مشت با شمشیر زدن کار خردمندان
نیست.
- ۱۹۴ پنجه با غالب انداختن نه مصلحت است و پنجه
مغلوب شکستن نه مروت.
- ۱۹۵ پوست کلفت تر از خر.
- ۱۹۶ پیکان از جراحت بدر آید و آزار درد دل بماند

- ۲۵۶ جوانمردی که بخورد و بدهد به از عابدی که روزه بگیرد و بنهد.
- ۲۵۷ جوانی را بخضاب و ثروت را بآرزو و علم را بدعا تحصیل نتوان نمود.
- ۲۵۸ جود ناخواسته دادن است چه پس از خواستن دادن پاداش خواهش باشد.
- ۲۵۹ جود کن و منت منه تا نام نیک بر آری (م).
- ۲۶۰ جور استاد به ز مهر پدر.
- ۲۶۱ جوینده یا بنده است.
- * جهان دیده بسیار گوید دروغ.
- ۲۶۲ جهان گشتن به از جهان خوردن است.

﴿ چ ﴾

- ۲۶۳ چاه کن همیشه در چاه است.
- ۲۶۴ چراغ به ته خود نور نمیدهد.
- ۲۶۵ چراغ دروغ بی فروغ است.
- ۲۶۶ چراغ دزد خواب پاسبان است.
- ۲۶۷ چراغی که بخانه رواست به مسجد حرام است

- ۲۶۸ چرا کسی از کاری پشیمان گردد که یکبار دیگر از آن کار پشیمان شده باشد؟
- ۲۶۹ چشم مین و دل میخواه.
- ۲۷۰ چوب نرم را مور میخورد.
- ۲۷۱ چو به گشتی طیب از خود میازار.
- ۲۷۲ چو دخلت نیست خرج آهسته تر کن.
- ۲۷۳ چو نام سگ بر آری چوبی بدست آر.
- ۲۷۴ چون خشم زند شعله تر و خشک بسوزد.
- ۲۷۵ چون در امضای کاری متردد باشی آن طرف اختیار کن که بی آزارتر باشد.
- ۲۷۶ چون دزدان بهم افتند کالا ظاهر شود.
- ۲۷۷ چون دشمن را در بند یافتی امانش مده.
- ۲۷۸ چون شاخ خلاف بالا رود همه خنجر بار آورد
- ۲۷۹ چون قضا آید طیب ابله شود.
- ۲۸۰ چیزی بخور، چیزی بده، چیزی بده.
- ۲۸۱ چیزی که عوض دارد گله ندارد.
- ۲۸۲ حرام از هر راهی که آید میرود.
- * حرام میخورم شلغم؟
- ۲۸۳ حرفت آموز تا از حرقت افلاس نسوزی.

- ۲۸۴ حرفت مرد ز نیت مرد است
- ۲۸۵ حرف حسابی جواب ندارد.
- ۲۸۶ حرف حق تلخ است.
- ۲۸۷ حرف راست را از بچه باید شنید.
- ۲۸۸ حرف شنیدن ادب است.
- ۲۸۹ حرفی که از دهان در آید گرد جهان بر آید.
- ۲۹۰ حرکت از تو برکت از خدا.
- ۲۹۱ حریص با جهانی گرسنه است و قانع بنانی سیر
- ۲۹۲ حریص دایم در غم است هر قدر دارد پندارد
کم است
- ۲۹۳ حریص همیشه محروم است.
- ۲۹۴ حریف باخته همیشه از بخت خود نالان است
- ۲۹۵ حساب بمثقال دوستی بخروار.
- ۲۹۶ حساب حساب کا کا برادر
- * حساب میخواهی جان آدم
- ۲۹۷ حسادت دوست از ضعف دوستی او است (ع).
- ۲۹۸ حسد آتشی است که چون بر افروزد ترو خشك
بسوزد.
- ۲۹۹ حسن اخلاق بر رفتار خوب است نه بگفتار مرغوب

- ۳۰۰ حسن تدبیر نصف معاش است.
- ۳۰۱ حسود از نعمت حزن بخیل است و مردم بی گناه را دشمن
- ۳۰۲ حسود به مقصود نرسد
- ۳۰۳ حفظ جان واجب است و حفظ وطن از آن واجب تر
- ۳۰۴ حق به حق دار میرسد
- ۳۰۵ حق جل و علا می بیند و می پوشد همسایه نمی بیند و میخروشد.
- ۳۰۶ حق شمشیر بران است
- ۳۰۷ حق گوی اگر چه تلخ باشد.
- ۳۰۸ حق همواره منصور است و باطل پیوسته مقهور
- ۳۰۹ حکمت به لقمان آموختن بی ادبی است.
- ۳۱۰ حکمت کمال نفس است و زر زیور تن
- ۳۱۱ حکیم آن است که بجهل خود مقرر باشد و جاهل آن که بعلم خود مغرور (م)
- ۳۱۲ حکیمی که با جهال در افتد باید توقع عزت ندارد
- * حیا حصار ایمان است.

- ۳۲۶ خدا یکی. خانه یکی. یار یکی.
- ۳۲۷ خر باربر به از شیر مردم در
- ۳۲۸ خرج باندازه دخل است.
- ۳۲۹ خر چه داند لذت قند و نبات.
- ۳۳۰ خر خفته جو نمی خورد
- ۳۳۱ خردمند با بیخرد پیکار نکند و هوشیار با مست
کارزار
- ۳۳۲ خردمند باش تا توانگر باشی.
- ۳۳۳ خردمند طالب کمال است و نادان خواهان مال
- ۳۳۴ خرده بین بزرگ زیان است.
- ۳۳۵ خرمن سوخته. سوخته خرمن خواهد
- ۳۳۶ خفته را خفته کی کند بیدار
- ۳۳۷ خلق نیک از بزرگان است
- ۳۳۸ خواری ز طمع خیزد و عزت ز قناعت
- ۳۳۹ خواستن دل دادن دل است
- ۳۴۰ خوان بزرگان اگرچه لذیذ است خرده انبان
خود لذیذتر.
- ۳۴۱ خواه سنگ بر شیشه زن خواه شیشه بر سنگ
که در هر دو حال شیشه خواهد شکست

- ۳۴۲ خواهی نشوی رسوا همرنگ جماعت شو
- ۳۴۳ خوب گوش تا خوب شنوی.
- ۳۴۴ خود آرائی عادت زنان است نه مردان میدان
- ۳۴۵ خودبین خدا بین نباشد
- ۳۴۶ خود پسندی جان من برهان نادانی بود.
- ۳۴۷ خود کرده را تدبیر نیست
- ۳۴۸ خوش آنچاهی که آب از خود برآرد.
- ۳۴۹ خوش آمد گوی را بر خود راه مده.
- ۳۵۰ خوش آمد هراکه را گفتی خوش آمد.
- ۳۵۱ خوش اصل خطا نکند و بداصل وفا نکند.
- ۳۵۲ خوشبخت کسی که از زمانه پند گرفت (م)
- ۳۵۳ خوشبخت کسی که خورد و کشت و بدبخت
کسی که مرد و هشت
- ۳۵۴ خوشخوی همیشه خوش معاش است.
- ۳۵۵ خوشروئی کلید دلها است
- ۳۵۶ خوش عالمی است نیستی هرجا که ایستی کس
نگوید کیستی
- ۳۵۷ خوش معامله شریک مال مردم است.
- ۳۵۸ خوگیری از عاشقی بتر بود

- ۳۵۹ خویشی بخوشی سودا برضا
 ۳۶۰ خیانت پیشه دونان است و نادرستی آئین فرو
 مایگان

(د)

- ۳۶۱ داد ده تا داد یابی
 ۳۶۲ دادگری شرط جهاننداری است
 ۳۶۳ دادن بدیوانگی گرفتن یعاقلی
 ۳۶۴ دانا بهیچ شهر و ولایت غریب نیست
 ۳۶۵ دایه دل سوز تر از مادر
 ۳۶۶ دخل آب روان است و خرج آسیای گردان
 ۳۶۷ در آمد مرد را بخشنده دارد
 ۳۶۸ در بیابان کفش کهنه نعمت است
 ۳۶۹ در تأخیر آفت ها است
 ۳۷۰ در جانبازی چه جای بازی است
 ۳۷۱ در جایگاه نهمت مرو
 ۳۷۲ در جنگ حلوا قسمت نمی کنند
 ۳۷۳ در جوانی زحمت اکش تا در پیری راحت یابی



- ۵۸۴ صید از پس صیاد دویدن مزه دارد.
۵۸۵ صیدرا چون اجل آید سوی صیاد رود.

﴿ ض ﴾

- ۵۸۶ ضامن دست بکیسه می باشد
۵۸۷ ضامن را بدل ضامن میگیرند.
۵۸۸ ضامن روزی شده روزی رسان
۵۸۹ ضامن مشو و امانت از کس مستان.
۵۹۰ ضرر بهنگام به از منفعت بی هنگام.
۵۹۱ ضرورت اولی تر که مطبوع (م)
۵۹۲ ضرورت مادر اختراع است.
۵۹۳ ضعیف نواز باش تا همه جا محترم باشی.
۵۹۴ ضعیفی که با قوی دلاوری کند یار دشمن
است در هلاک خویش
۵۹۵ ضیافت پای پس هم دارد.
۵۹۶ ضیافت خور خوش آمدگوی می باشد.

﴿ ط ﴾

- * طاق مهمان نداشت خانه بهممان گذاشت.
۵۹۷ طالع اگر داری برو به پشت بخواب.

- ۵۹۸ طیب آنستکه بسرش آمده باشد.
- ۵۹۹ طیب مهربان از چشم بیمار مياقد.
- ۶۰۰ طعمه هر مرغکی انجیر نیست
- ۶۰۱ طمع سه حرف است و هرسه میان نهی است.
- ۶۰۲ طمع کننده را رنگ و رو زرد است.
- ۶۰۳ طول کلام مایه تضییع وقت است.

• ﴿ ظ ﴾ •

- ۶۰۴ ظالمی نیست که بظلم ظالم دیگر گرفتار نشود
- ۶۰۵ ظرافت آتش افروز جدائی است.
- ۶۰۶ ظرافت بسیار کردن هنرندیمان است و عیب حکیمان.
- ۶۰۷ ظرفش لبریز شده.
- ۶۰۸ ظریف دائم سرگردان است.
- ۶۰۹ ظلم امروز باعث ظلم فرداست.
- ۶۱۰ ظلم بالسویه عدل است
- ۶۱۱ ظلم ظالم بر سر اولاد ظالم میرود.
- ۶۱۲ ظلم ظالم بنیاد خود میکند.

- ۷۷۸ مرد در زیر سخن پنهان است.
- ۷۷۹ مردمانرا عیب نهانی آشکار مکن که هم ایشان را رسوا کنی و هم خود را بی اعتبار.
- ۷۸۰ مردم بپقدر را زنده شمار
- ۷۸۱ مردم را ادب نه از ذهب است.
- ۷۸۲ مردم را بتواضع بنده کن.
- ۷۸۳ مرده مرا هیچ کس چون من نگرید.
- ۷۸۴ مردن اولتر که در بی اعتباری بسر بردن.
- ۷۸۵ مردن بسی بهتر که دشمن کام بودن.
- ۷۸۶ مردن بعزت به از زندگانی بمذلت.
- ۷۸۷ مرده را زنده نتوان ساخت لکن زنده را همه وقت کشتن ممکن است.
- ۷۸۸ مردیت بیازمای و آنگه زن کن.
- ۷۸۹ مرغ سخنگو در قفس سخن فراموش نکند.
- ۷۹۰ مرگ به که نیاز بهمسران.
- ۷۹۱ مرگ در حال بدبختی از حیات شیرین تر است
- ۷۹۲ مرگ میخواهی بزو گیلان.
- ۷۹۳ مرگ و مهمان چاره ندارند.
- ۷۹۴ مروت پیشه کن تا پیش بیایی. (م)

- ۹۰۴ هر که آسان گیرد دشوار افتد.
- ۹۰۵ هر آنکس که دندان دهد نان دهد.
- ۹۰۶ هر که آن کند که نباید آن بیند که نشاید.
- ۹۰۷ هر که آنگوید که نشاید آن شنود که نخواهد.
- ۹۰۸ هر که از خطر بگریزد خطر نشود.
- ۹۰۹ هر که از مخاطره ترسد بزرگی نرسد.
- ۹۱۰ هر که با بدان نشیند نیکی نبیند.
- ۹۱۱ هر که با بزرگان ستیزد خون خود بریزد.
- ۹۱۲ هر که با آتش نزدیکتر ضررش بیشتر.
- ۹۱۳ هر که با دشمنان دوستان صلح کند سر آزار
- دوستان دارد
- ۹۱۴ هر که با رسوا نشیند عاقبت رسوا شود.
- ۹۱۵ هر که بامش بیش برفش بیش.
- ۹۱۶ هر که با نادان در آویزد آبروی خود ریزد.
- ۹۱۷ هر که با نوح نشیند چه غم از طوفانش.
- ۹۱۸ هر که بآدیت راه صواب نگیرد بتعذیب آخری
- گرفتار آید
- ۹۱۹ هر که بجائی رسید از همت بلند رسید.
- ۹۲۰ هر که بد کند بد بیند.

۹۲۱ هر که بر دینار دسترسی ندارد در دنیا کسی ندارد.

۹۲۲ هر کس بزیر دستان نبخشاید بجور زبردستان گرفتار آید.

۹۲۳ هر که بوقایع دیگران پند نگیرد دیگران بوقایع او پند گیرند.

۹۲۴ هر که بی تدبیر کاری کرد سامانی نیافت

۹۲۵ هر که بی یار بود پیوسته بیمار بود.

۹۲۶ هر که پی بانگ کلاغ رود بخرابه افتد.

۹۲۷ هر که تن بزبونی در دهد درهای خواری و

۹۲۷ بلا بروی او گشاده شود

۹۲۸ هر که تند راند زود ماند

۹۲۹ هر که تنها قاضی رفت خوشحال برگشت.

۹۳۰ هر که جور آموزگار نیند بجفای روزگار گرفتار آید.

۹۳۱ هر که خیانت ورزد دستش در حساب بلرزد.

۹۳۲ هر که در زندگی نانش نخورند چون بمیرد نانش نبرند.

- ۹۳۳ هر که در میان سخن دیگران افتد تا پایه فضلش
بدانند مایه جهلش بشناسند.
- ۹۳۴ هر که دست از جان بشوید هر چه در دل دارد
بگوید.
- ۹۳۵ هر که دشمن را خوار دارد پشیمان گردد.
- ۹۳۶ هر که را حب وطن نیست ایمان نی و هر که را
ایمان نیست سعادت نی. (م)
- ۹۳۷ هر که را حلم نیست دیو و دد است
- ۹۳۸ هر که را دست کوتاه بود زبانش دراز است.
- ۹۳۹ هر که را دشمن در پیش است اگر نکشد دشمن
خویش است.
- ۹۴۰ هر که را زر در ترازوست زور در بازو است
- ۹۴۱ هر که را شرم نیست ایمان نیست.
- ۹۴۲ هر که را طاوس باید جور هندوستان کشد.
- ۹۴۳ هر که را وجدان نیست انسان نیست. (م)
- ۹۴۴ هر که رو داری کند خانه داری نکند.
- ۹۴۵ هر که زبانش نرمتر یارش بیشتر.
- ۹۴۶ هر که سخن نسنجد از جوابش نرنجد.
- ۹۴۷ هر که سرش سوزد کلاه دوزد.

۹۴۸ هر که شیرینی فروشد مشتری بروی بجوشد
 ۹۴۹ هر که طمع بیکسو نهد کریم و بخیالش یکسان
 نماید

۹۵۰ هر که طمع کند خوار شود.
 ۹۵۱ هر که طمع نیکوئی دارد همان به که بجز تخم
 نیکی نکارد

۹۵۲ هر که ظالمی را از بند برهاند خود در بند بماند
 ۹۵۳ هر که عاقبت اندیشتن مسعودتر.
 ۹۵۴ هر که علم خواند و عمل نکرد بدانماند که گاو
 راند و تخم نیفشاند

۹۵۵ هر که قانع تر سعیدتر.
 ۹۵۶ هر کسی کسیرا نرنجانند از کسی نترسد
 ۹۵۷ هر که مال ندارد یار ندارد
 ۹۵۸ هر که میل گنج دارد رنج می باید کشید.
 ۹۵۹ هر که ناآزموده را کار بزرگ فرماید ندامت

برد
 ۹۶۰ هر که نخواهد چه داند؟ و هر که نداند چه
 تواند؟

۹۶۱ هر که نصیحت نشنود سر ملامت شنیدن دارد.

- ۹۶۲ هر که نفس قلب دارد عاقبت رسوا میشود
- ۹۶۳ هر که نقش خویشتن بیند در آب.
- ۹۶۴ هر که نکو نام زیست از اثر نیکی است.
- ۹۶۵ هر گرانی بیعت نیست و هر ارزانی بیحکمت
- ۹۶۶ هرگز دو خصم بحق راضی پیش قاضی نروند
- ۹۶۷ هر نشیبی را فرازی در پی است.
- ۹۶۸ هر نکوئی که بنزدیکان خود می‌کنی معتقد باش
که بر خود می‌کنی
- ۹۶۹ هزار دوست کم است و یکدشمن بسیار.
- ۹۷۰ همراه کسی باش که همراه تو باشد.
- ۹۷۱ همسایه از حال همسایه آگاه است.
- ۹۷۲ همسایه بد مباد کس را
- ۹۷۳ همنشینم به بود تا من از او بهتر شوم.
- ۹۷۴ همنشین و همدم دانا گزین.
- ۹۷۵ همه بار یک داریم و برگ یکشاخسار.
- ۹۷۶ همه کس را دندان بترشی کند شود مگر قاضی
را که بشیرینی.
- ۹۷۷ هیچ دشمنی را چندان اثر نیست که عداوت
ذاتی را.

- ۹۷۸ هیچ صفتی بهتر از حسن خلق و هیچ حالتی
خوش‌تر از سیرت نیک نیست.
- ۹۷۹ هیچ کس مهربان‌تر از خود تو بر تو نیست.
- ۹۸۰ هیچکس نخواهد که کار تو کند
- ۹۸۱ هیچ گوهری زیباتر از سخن نیکو تواند بود.

(ی)

- ۹۸۲ یار بد بدتر بود از مار بد
- ۹۸۳ یارب مباد آنکه گدا معتبر شو.
- ۹۸۴ یار نیک را در روز بد باید شناخت
- ۹۸۵ یا زر. یا زور. یا زاری.
- ۹۸۶ یا سخن دانسته گوی ای‌مرد عاقل یا خموش
- ۹۸۷ یاسین بگوش خر میخواند.
- ۹۸۸ یا مرد باش یا در قدم مرد باش
- ۹۸۹ یکی چون رود دیگر آید بجای.
- ۹۹۰ یکی را بگیر و دیگری را دعوی کن
- ۹۹۱ یک بز گر کله را گر میکند.
- ۹۹۲ یک پول جگرک سفره قلمکار نمیخواهد.

- ۹۹۳ یک خلقت زیبا به از هزار خلعت دیبا.
- * یکدست هرگز صدا ندارد
- * یک مرید خر بهتر از صد توبره زر.
- * یک گناه بسیار است و هزار طاعت کم.
- ۹۹۴ یکذره اعتبار به از صد هزار درهم و دینار.
- ۹۹۵ یک صبر کن و هزار افسوس مخور.
- ۹۹۶ یک علم کامل به از چندین علم ناقص.
- ۹۹۷ یک فرسخ برو پاکیزه برو.
- ۹۹۸ یک لحظه بخر آنچه فروشی همه سال.
- ۹۹۹ یک مرده بنام به که صد زنده به تنگ.
- ۱۰۰۰ یک نه و صد هزار راحت.
- ۱۰۰۱ یک یار یار به از صد برادر ناسازگار.

